

اربعین لاله‌ها

دو توفان فریاد

طنین فریاد ممتد زین العابدین (علیه السلام) موسیقی گسترده‌ای است که جان عالم را به بیداری همواره می‌خواند. سوگند بی‌کران بانو، قلب عالم را تسخیر کرده و حیرت جاودان را میهمان همیشگی ادراک صبر نموده است؛ که «به خدا قسم غیر از زیبایی چیزی ندیدم!»
فریاد رسوا کننده امام سجاد (علیه السلام)، نه فقط شام را، که تار و پود خلقت را در نور دیده است؛ آن‌گاه که حیلۀ یزید را در امر به مؤذن برای شکستن خطبه خود، پاسخ می‌دهد: [اشهد ان محمداً رسول الله؛ آری! این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است یا جد تو؟! اگر ادعا کنی که جد توست، دروغ گفتی و کافر شدی و اگر جد من است، چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!]
ننگی بر پیشانی یزیدیان حک شده که تا ابدیت پاک شدنی نخواهد بود. ذلتی، دامان مردم بی‌وفا و سست عناصر شام را لکه‌دار کرده که با هیچ اشک ندامتی شسته نخواهد شد. دیر شده است. دیگر برای پشیمانی دیر شده؛ حتی فرصتی برای مرور گذشته نیست.

اگر این خاندان، مهربان و بخشنده نبودند...
وای به حال این مردم، اگر در حق کسی جز خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین کرده بودند! وای به حال این شهر سیاه، اگر پنجه در پنجه کسی جز خورشید اهل بیت انداخته بودند! و وای به حال جهان، اگر حسین (علیه السلام) و حسینیان، این قدر مهربان و بخشنده نبودند! سنگ بر سنگ بند نمی‌شد و زمین، لحظه‌های اهل خود را تاب نمی‌آورد؛ اگر وارثان عاشورا با مکتبی به نام عشق و فرهنگی به نام صبر، از نفرین مردم در نمی‌گذشتند.

اربعین لاله‌ها

بشیر!
وقتی به مدینه رسیدیم، مبادا کسی جلوی قافله اسرای کربلا، گوسفندی را سر ببرد! این کاروان، از سفر چهل روزه می‌آید. نگذار هیچ لاله‌ای را در رثای شهدایمان پرپر کنند! سراسر خاک کربلا، پر بود از گلبرگ‌های خونین و پاره‌ای که از هر سو مرا صدا می‌زدند: «أخئی اخی».
اجازه نده کسی بر سر و رویش خاک بریزد؛ هنوز باد، گرد و خاک کوچه‌های کوفه و شام را از سر و روی زنان و کودکان عزادار نبروده است.
این صورت‌های کبود و دست‌های سوخته، نیازی به گلاب‌افشانی ندارند؛ هنوز اربعین گل‌هایی که با تشنه‌کامی بر خاک و خون افتادند، نگذاشته است.
بگو پای برهنه به استقبال مان نیایند؛ این کاروان پر است از کودکانی که پای پر آبله دارند.
سفارش کن شهر را شلوغ نکنند و دور و برمان را نگیرند، ما از ازدحام نگاه‌های نامحرم و بیگانه بازگشته‌ایم.
بگذار آسوده‌ات کنم بشیر!
دل زینب (علیه السلام) برای خلوت مزار جدش پر می‌کشد تا به دور از چشم خونبار رباب و سکنه و سجاد (علیه السلام) و این کاروان داغدار، پیراهن کهنه و خونین حسین (علیه السلام) را بر سر و روی خویش بندد و گریه‌های فرو خورده چهل روزه‌اش را یک‌سره رها سازد.

چهل پگاه غربت

چهل روز است که چله‌نشین غربت آیینم
چهل پگاه است که چکاچک شمشیرها، خاموش شده و اندوه نیرنگ کوفیان، از حنجره خسته زینب علیها السلام فریاد می‌شود.
فریاد غربت حسین را باید از گلوی خشکیده طفلی شنید که گل‌پوش تیر وحشیانه سیاه‌دلان شد.
ای نخل‌های صبور، شاهدان بی‌زبان معرکه آتش و خنجر! آنچه را دیدید، در یک هم‌سرایی شاعرانه بر جهانیان عرضه کنید.

مرا با داغ نینوا تا قیامت پیمانی‌ست ناگسستنی.
آقا! عاشورایی‌ام کن
سجاده نشین لحظه‌های سرخ عبادت! دستی برآور و سینه‌ام را عاشورایی کن. می‌خواهم پس از چهل وادی رنج و گریه،
نام تو، مستی‌فزای دقایق عزایم باشد.
آقا! کسی که امروز به تغزیت خاندان تو برخاسته، می‌خواست دیروز باشد و هواخواهی‌اش را با نثار جان خویش به تماشا بگذارد.
از چهلمین شب عروج آسمانی‌ات، چندین چله گذشته است که در شمار نیست؛ اما زخم‌ها همچنان تازه و مرثیه‌ها خواندنی‌ست.
فرات، تنها شاهد این ماجراست؛ مگر می‌شود مشک‌ها را فراموش کند؛ یا لب‌های تشنه‌ای را که با حنجره سوخته باد، آب را فریاد می‌زدند؟!

کاروان خیمه‌های سوخته

خورشید بر سر خاک، آتش می‌ریزد
کاروان خیمه‌های سوخته، در چهلمین روز خزان بازگشته‌اند.
قرار است به دنبال لاله‌های پرپر شده بگردند؛ به دنبال ردپایی از مظلومیت در خاک خفته.
گدازه‌های آتش، در جام حسرت می‌سوزند و فرات، عطش خاک را در خود حل کرده است؛ با موج‌هایی که از داغ آن حماسه، سر به ساحل می‌زنند.
کاروان آمده است تا خشم تازیانه‌ها را بر بدن‌های کوچک، مویه کند؛ آمده است تا قصه دربه‌داری‌اش را هم‌دوش باد، در گوش زمان نجوا کند؛ آمده است تا در رد پای سنگ، آینه‌های شکسته را جستجو کند.
غربت کاروان، باران می‌شود بر خاک و بار دیگر شعله می‌کشد تمام خاطره‌های جگر سوخته از زمین.
خورشید، سر به تاریکی گذاشته است و غم، زانو زده در برابر کاروان و:
«اقتاده عکس ماه لب‌گودی و زنی در جست‌وجوی یوسف زیبای بی‌کفن»

میراث عاشقان

چهل روز از مرثیه بی‌پایان خدا در خاک می‌گذرد و چهل عمره از بادیه پیمایان عرفات کربلا!
چهل روز پیش، هفتاد و دو دریا در بیابان نینوا غنودند، تا در امواج خروشان دو توفان فریاد، حقیقت را به عالم هستی جریان داده باشند. دو توفان چه‌ها کردند و چه‌ها شنیدند و دیدند؛ خدا می‌داند! کسی جز پروردگار مهربان از احوال اهل حرم، از راز اشک‌های فروخورده و ناله‌های غریبانه‌شان خبر ندارد. خدا می‌داند داغ مردان عاشورا با جگرهای مشتعل زنان و کودکان چه کرده است! خدا می‌داند میراث‌داری زخم عاشقان یعنی چه!